هذا
کتاب
هیاکل و تماثیل
ابن وحشیه در طلسمات
و تسخیرات کواکب
بسعی و اهتمام میرزا محمد
ملک الکتاب در
بمبئی بزیور طبع
درآمد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی الهم فی قلب من یشاء لیسخر کل ما فی الارض والسماء ویعطی العلم والحکمة من یشاء
من عباده المخلصین والصلوة والثناء علی نقطه دائرة الحکمة ومحل القلب من الرحمن اعنی
محمد و اهل بیته الطیبین الطاهرین ابد الابدین و دهر الداهرین و بعد این کتاب موسوم است
بر هیاکل و تماثیل ابن وحشیه و مشتمل است بر سه مقصد مقصد اول در طلسمات
و هیاکل و تماثیل مقصد دوم در علم تسخیر کواکب سبعه مقصد سیم در علوم عزایم
و نیرنجات مقصد اول مشتمل است بر دو فصل فصل اول در شرف و فضیلت
این علم بدان وفقک الله که فایز ترین خصال جامعیت است میان کمال لذت
و کمال قدرت و هر آنچه سبب اینده کمال شود شک نیست در آنکه شرف نجابت و
فضیلت او بنهایت واما آنکه لذت او اکمل لذات علوم است بنا بر این که این علم
شخص را بر اسرار عالم ملک و ملکوت اطلاع میدهد بلکه او را چنان گرداند که روحانیات را
مشاهده کند و با ایشان سخن گوید و شنود و مخالط ایشان شود و یکی از ایشان گردد
واما آنکه بر این علم قدرت حاصل شود بنا بر آنکه فایز بر این علم بر هرچه خواهد قادر
بود چنانکه امراضی که اطبا از آن عاجز باشند
همچون برص و جذام و زمانت و عشق و برج لغایت و مانند آن تواند کرد بواسطه آنکه
او باستعانت روحانیات مذکور گشته تدبیر کنند و طب باستعانت جسمانیات
و شک نیست در آنکه روحانیات قوی تر باشند از جسمانیات در تغایر آمده
که سبب کثرت و مزد دان بود که حکما در زمین بابل که تخت گاه او بود شش طلسم کرده
بودند که عقول بلوهام در ادراک و افهام آن عاجز بود اول آنکه بطی از مس ساخته
بودند که هرگاه که جاسوسی یا دزدی در آن شهر آمدی از آن بط آوازی بر آمدی چنانچه
جمله اهل شهر میشنیدی بود و الستمنری که مقصود او چیست و آنکه را بحث شدی دوم

طبلی که هر کس را چیزی گم شدی نزد آن طبل آمدی و دره بران طبل زدی آواز
برآمدی که گمشده تو در فلان موضع است و همچنان بودی سیم آینه که هر کس
خواست که بر حال غایبی واقف شود در آن آینه نگاه کردی و خیال آن کس
در آن آینه در هر شهر که مقام داشتی و در هر حال که بودی مشاهده کردی چهارم
حوضی که هرمز و هر سال یک روز بر لب حوض جشنی ساختی و از اطراف مملکت او
اعیان و اشراف بخدمت آمدندی و هر یک از اشربه نوعی با خود آوردندی
و در آن حوض ریختندی هرمز و اشاره بساقیان کردی تا ایشان از آن حوض
شراب دهند از برای هر کس همان چیز برآمدی پنجم غدیری که چون دو کس باهم
منازعت کردی در آنجا رفتندی هر که بر باطل بودی آب برا و زیاده گشتی
چنانچه اگر حق را کردن نهادی غرق شدی ششم آنکه بر در خانه او درختی بود
که تمامت لشکر او را سایه کردی و نیز فایز تر بدین علم بمهارتست محاربه و مباشره
و مقاتله و قهر دشمنان و قمع مفسدان با تدرشدی چنانکه نقل است از ارسطاطالیس
که میان حکیم کامل برهما طوس و بیداغوش ترک در بابل منازعت افتاد بیداغوش
گفت ترا با من چگونه طاقت باشد که مریخ و زحل از معاودت با من عاجزند برهما
طوس از بیداغوش چون این بشنید ترنج محرق بساخت و بروح مریخ استعانت
جست تا بیداغوش بسوخت و خلق بسیار به از شر او بیاسودند و ابومعشر بلخی آورده
که در بلاد هند ملکی بود بس عاقل و عالم اسرار نجوم و او تسخیر مریخ کرده بود ملکی
دیگر قصد ملک او کرد و هر چند با آن ملک می گفتند که دشمن میرسد بدان
التفات نمیکرد تا نزدیک شهر رسید و او با جمعی از ندما بعشرت مشغول بود
در آن وقت بمریخ رجوع کرد و بدفع او استعانت طلبید چون قریب ساعتی
بگذشت دیدند که از هوا چیزی می آید چون پیش ایشان فرود آمد آینه دیدند
از جنس بشکل مثلث و سری بریده در آنجا نهاده سرهای ملک او از آن بترسیدند
و همه روی بگریز نهادند ملک بخندید و ایشان را طلبید و گفت مترسید که دهید که

که این سرهنگ است که قصد ملک ما میکرد و من دفع او بدان چیز کردم که شما مرا
در سعی تحصیل آن نسبت مجنون و حماقت میکردید ایشان خدمت کردند و معذرت
خواستند پس گفت میدانید که سبب تثلیث این آینه چیست گفتند نه گفت بسبب
آنکه چون ابتدا بعمل کردم مریخ در تثلیث آفتاب بود و پس اتباع آن ملک معزول
گریختند و پیش پسر او رفتند و از حال پدرش اعلام کردند آن پسر براهمه را جمع کرد
و از ایشان تفحص سبب اختلال عقل و ایشان گفتند آن شخص بکر تسخیر مریخ کرده است
او با چهار سردار براهمه و غیرهم بدعوت مریخ مشغول شدند چون مدت یکماه برآمد
صاعقه برآمد و همه را بسوخت و نیز فایض بدین علم بسبب اعلام ارواح بر حوادثی
که حادث خواهد شد واقف گردد و از مضار آن احتراز نماید چنانکه از ثابت بن قره
حرانی نقل است که گفت روح زحل بمن متصل بود و اعانت من میکرد بعضی از حساد
پیش معتضد قصد من میکردند که او پسر ترا بر خلافت تحریص میکند معتضد بر من
متغیر شد من در خانه خفته بودم روحانیت من فرود آمد و مرا بیدار کرد و گفت برخیز
و من از خانه بیرون آمدم و در خانه بعضی دوستان مخفی شدم هم در آن شب
رسول معتضد برسید و مرا و پسر من سنان را طلب کرد پسر من در خانه خفته بود او را
بیافتند مشعلها برافروختند و جستجوی من کردند پسرم با ایشان بیامد و برفت
و ایشان او را نمی شناختند و می پنداشتند که یکی از ایشان است روحانیت من
مرا از آن خبر داد گفتم چرا مرا نیز همچون پسرم منکر داید تا من نیز بروم و ایشان
نشناسند گفت هیلاج تو در مقابله مریخ و کوکبی ثابت از مزاج مریخ بود و هیلاج او
از نحوس سالم بود تو ایمن نیستم که نه بینند یا گزند نرسانند چنانکه بر او ایمن بودم
پس من نیز نحی کردم چنانکه چون چهل روز برآمد آن دشمن به بدترین حالتی
هلاک شد و نیز فایز بر این علم قادر بود بر آنکه مظلومان را از دست ظالمان خلاص کند
و چیزها نیز اگر از دو صد فرسنگ و هزار فرسنگ یا بیشتر دور باشند به بینند و در
آن تصرف کند چنانکه ثابت بن قره آورده است که یکی از اهل صناعت تحلی

ساخته بود که چون او در چشم میکشید همه چیزها را میدید واگرچه در نهایت بعید بودند
روزی من و قسطا بن لوقای بعلبکی خواستیم امتحان او کنیم در خانه او رفتیم و نامه
نوشتیم و او در خانه دیگر بود هرچه با یکدیگر نوشتیم او حرف بحرف همچنانکه دیگری
بعد از تکرار مطالعه نتواند خواند خواند پس قسطا از حالت برادر خود که غایب بود پرسید
گفت برادر تو در تور محبوس است و او را فرزندی شد طالع او ثور است سیم درجه از آن
تفحص کردند همچنین بود فصل دوم شرائط اشتغال بعمل بدانکه اهل اینصناعت پس تحقیق
پانزده شرط واجب میدانند اول نفی شک در تاثیر عمل چه با شک و تردد هیچ
اثر ظاهر نشود چه ارواح از قلوب مطلع اند پس همچنانکه اگر شخصی را یکی از اشخاص
بشری در سعادت مدد و شوقی نباشد و بر آن قادر نباشد مدد کمان نمیدهد و جهل
بر دو آن شخص بر نیت او مطلع باشد اگر از او التماس معاونتی کند بدان اهتمام
ننماید ارواح نیز کسی را برسد بلکه در عدم وثوق او بر ایشان واقع شوند اجابت نکنند
و التفات ننماید و نیز قوت نفسانی یکی از قوی ترین ارکان است و اجتناب
و آن بواسطه آنست که شک و تردید باقی نماند دویم آنکه اگرچند نوبت
عمل کرده باشند و اثر آن ظاهر نگردد باید که از معاودت در عمل اظهار ملال ننماید
و ترک ننماید چه مطلوب این علم نه بدان مشابه است که چیزی دیگر از مطالب بدان
رسد و شک نیست در آنکه هر چیز که عزیزتر حصول او دشوارتر بود پس باید که از آن
اعراض ننماید و اگر بر ترک چیزی از آن واقع شود آنرا بسیار داند و جهد بلیغ نماید
که البته عاقبت الامر بمطلوب رسد چه نقل است از ارسطاطالیس که گفت من
شب و روز در اینباب سعی مینمودم و هر وقت که از او بچیزی میرسیدم بدان خدا را
شکر میکردم و اگر نمیرسیدم از آن ملول نگشتم و گمان بد نبردم و همچنان سعی میکردم
تا عاقبت بمطلوب رسیدم و هم سخن او ست که گفت طالب این علم چون عاشقی است
که معشوق او سرکشی کند چه اگر او از طلب تقاعد کند هرگز بدو نرسد اگر سعید در طلب
او کوشد و از جفا و سرکشی او منزجر نشود هم بمطلوب برسد و اگرچه بعد از مدتها

دراز بود و هر که عاقل بود داند که اگر شخصی خواهد که سبعی را مانوس گرداند یا در خدمت
امیری یا ملکی متمکن شود او را چند مدت باید زحمت کشید و چه مشقت تحمل باید کرد
تا امر استحالت صورت بندد و چنین اند تسخیر ارواح مجرده و استیناس ایشان آسان
دست ندهد سیم آنکه گمان نبرد که بدانچه طالع مقتضی وصول بآن نیست نتواند رسید و
نگوید چون خلاف آنچه از برای من مقدر است نمی‌خواهد رسید سعی و اجتهاد در آن چه
فایده زیرا که باجتهاد تسخیرها بکنند که طالع اقتضای آن نکند توان رسید چنانکه فلک
اقتضای برودت کند و مردم از آتشخانهای گرم و لباسهای ثقیل و آتش رفع کنند
و گاه اقتضای حرارت آن کند و مردم از آبخانهای خنک و آبهای سرد و چیزهای خنک
دفع کنند و از ارسطالیس نقل است که گفت مرا هوس علم ظاهر شد و طالع من
اقتضای آن نمیکرد من اجتهاد نمودم عاقبت بمطلوب رسیدم چهارم آنکه اسرار این علم را فاش
آن جایز ندارند و اظهار آن از جهال و فساق پوشیده دارند تا آن را وسیله شهوات
و مایه فجور و فساد نسازند و نیز ارواح عالم علوی از وقوف انسان بر اسرار ایشان کراهت
دارند چه غالب آنکه هر که واقف شود از خدا ناسوتیت بر دل آید و دعوی لاهوتیت
کند و طاغی شود و فساد بسیار از آن متولد گردد پنجم آنکه باید که مدارست اعمال در شب
نماید چه آفتاب سلطانی قاهر است و با قهر او ارواح بر افعال قادر نتوانند شد
و جمعیت قوت نفسانی که رکنی وثیق است درین در شب بیشتر صورت بندد چه
در روز حواس بمحسوسات مشغول باشند و هرمس در کتاب اسرار نیرنجات گفته است
خیر ما یعمل به العامل ما یخفی من عیون البشر و شروق الشمس لان عیون الناس حادة
بروحانیتها و ارواح البرزخ فی نفاذها و شروق الشمس یبطل النیرنجات بتمامیتها
ششم آنکه باید عمل از جهت چیزی بود که خیر او غلبه بر شر او داشته باشد یا خالی
از شر بوده باشد تا زودتر حاصل گردد چون بنای طبیعت کلی عالم بر خیر است
و هر که عمل او از برای شر و فساد بود آن طبیعت کلی منازع او شود و اثر آن کمتر ظاهر
گردد هفتم آنکه از برای چیزهای خسیس حقیر استعانت بروحانیت نکند بلکه

بایدعمل او از برای امور عظیمه بود بحسب مناسبت با روحانیات هشتم انکه دمبدم با
ایشان رجوع نکند چه اکر همچون تضرع و ابرام بود کاه باشد که انکس را هلاک کند
نهم انکه تعلیق وهم کند بعملی که متصدی شود چه وهم را تاثیراتی عجیب است
دهم انکه قوی دل و ثابت رای و صبور بود بوفور عفت
و طهارت ظاهر و باطن محلی باشد یازدهم انکه نفس او فسرده و مرده نباشد بلکه زنده
بود چنانچه چون چیزی از امور روحانیات برو لایح شود در او شوقی پدید اید
و حرکت او از برای طلب لذاتی نباشد دوازدهم انکه رعایت حال بحسب کمیت
و کیفیت واجب داند اما رعایت بحسب کمیت انستکه کم خورد و چه بسیار خوردن
حواس را کند کرداند و نفس را از فکر و ذکر باز دارد و تا تواند روزه دارد و بتدریج
تقلیل میکند تا اخر بجایی که بسد رمق اکتفا تواند کرد و اما رعایت کیفیت انستکه از
حیوانات و منجرات اجتناب کند و بنان و نمک یا نوعی از حبوب یا بروغن زیت
یا شیرج اکتفا نماید و اکر حبوب را باهم خلط کنند هم باک نباشد چه هرکاه چهل روز
را بتوجه روزه دارد روح و نفس او صافی شود و بیشتر چیزها برو روشن کردد سیزدهم
انکه دل را از فضول افکار ردیه پاک کند و از مستلذات دنیا اعراض نماید و بهیچ
کونه التفات نکند چه هرکاه از هموم قلت حظوظ و طلب آن در کذرد سر او از ماسوای
این مطلوب خالی کردد و وصول بمطلوب اسان تر چهاردهم انکه بدن را از اخلاط
ردیه پاک کرداند چه هرکه در بدن او اخلاط ردیه غالب باشد تخیلات همه مناسب
ان خلط بود و از تفکر در این غرض باز ماند پانزدهم انکه بعلم نجوم و دقایق ان واقف
باشد تا طبایع کواکب و بروج و منازل قمر و طبایع درجات فلک و انظار سعود و
نحس بشناسد و چون عملی خواهد کند که بداند که متولی ان کدام کوکبست و هر انچه تعلق
بدو داشته باشد از ایام و ساعات و الوان و اشکال و اطعمه و اشربه و ملبوسات
و بخورات و غیر ان همه را جمع کند تا در تاثیر قوی تر بود مقصد دوم در طلسمات چون
طلسمی خواهد کرد در اوقات مناسب ان اختیار کند چنانکه اکر جهة کرمی بود تابستان

و اگر از برای سردی بود زمستان و علی هذا اگر شد تا کوکب صاحب حاجت در وقت ساعت ابتدای
عمل بود و کواکب مساعدت او در آن عمل دراد ماده باقیه و طلسمی کامل النسبه در او کواکب
ثابت و دیگر کوکب سیاره معاون باشند تا نسبت آن طبایع چهارگانه حاصل شود
و واجب است که یکی از اینها عطارد بود چه اعمال را بدو تعلقی تمام است پس در آن وقت
صورتی از یکی از فلزات سبعه که آن کوکب دلالت کند بر اتم وجوه و احسن صور بسازد
و این وقتی تواند کرد که پیش از آنکه کوکب بدرجه مناسب آن مطلوب رسد البته تفریغ
و اذابه و تجسید حاصل کند تا چون در این درجه بافق طالع رسید در قالبی که از برای صورت
ترتیب داده باشد فرو ریزد و اگر عملی از جهت عداوت بود و اعتبار حال عطارد بود
بر وجهی که گفته شد در ساعت او در درجه که مناسب آن حاجت بود بخور کند و از زیبق
معقود یا حجر ازرق صورتی بسازد مناسب مطلوب و نقشی مناسب او بر آنجا کند و اگر
در آن وقت نام و نعمت او یاد کند تاثیر قویتر بود و اگر از برای محبت بود و اعتبار زهره
و اموریکه مناسب مطلوب او باشد و علی هذا القیاس

ابن وحشیه گفته است که اگر کسی خواهد از برای جاه و منزلت خود و هیبت و شجاعت
طلسمی درست کند چون آفتاب بدرجه اول حمل یا چهارم یا پنجم یا چهاردهم یا پانزدهم
و شانزدهم از سرطان یا هفتم و هیجدهم و بیست و هشتم از اسد یا اول و دوم و نوزدهم
و بیست و دوم و بیست و سیم از میزان یا اول عقرب یا هفدهم از جدی یا بیست و
سیم از دلو یا پنجم و بیست و سیم از حوت رسد و بر دائره افق شرقی بود و مریخ در رابع
یا عاشر آفتاب و زحل ساقط از برج آفتاب در آن وقت نگینی از حدید بسیار خوب
بستانند و بر آنجا صورت مردی بر کرسی نشسته و بر سر او تاجی نعبانی کرده و سلاح
و حربه در دست گرفته و سبابه دست چپ بر دهن نهاده و اگر در آن وقت بکار
این نقشها نیفکند چون آفتاب در آن درجه بافق مشرق برسد بدین مشغول شود و تا آن
برج که آفتاب در او است طلوع میکند او مشغول باشد و همینکه تمام طلوع کند دست از
عمل باز گیرد و انتظار کشد تا بار دیگر آفتاب در همان درجه بافق مشرقی رسد تمام کند

وصورت چون تمام شود قطعه از زر خالص والت تفریغ حاصل کند و چون افتاب
بهمان حالت عود کند از ان زر خاتمی بریزد و نگین را در او ترکیب کند پس انگشتری را
جلا داده در کوزه ابگینه زرد یا سفید که پاک باشد بنهد در کوتی از دیباج مشک
و پاک بر او اندازند و او را در برابر برج جوزا هفت شب تبخیر کند بچیزیکه مناسب او
باشد و چون جوزا فرود اید او را بر دارد و چون هفت شب بگذرد غرض حاصل شود
هر که این خاتم را در دست گیرد در چشم مردم با هیبت باشد و همه حاجت او را بر ارند
و همیشه در نزد سلاطین خداوند مرتبه گردد و اگر بحرب رود ظفر یابد و دران فواید



بسیار است وصورت مذکوره بروجهی است که نوشته شده است
طلسم دیگر هم از ان او برای کسب مال و دوست رزق و حسن معیشت
چون مشتری بهفده درجه حمل یا پانزدهم یا نوزدهم یا بیست و سیم امد یا بیست
و پنجم و بیست و نهم سرطان یا نهم قوس یا بیست هم جدی رسد و برافق مشتری
باشد و زهره و شمس ناظر او و عطارد ساقط از او و اگر انجمله دست ندهد
باید که عطارد ساقط باشد از او و زهره ناظر فوق الارض در ان وقت قطعه از زر خالص
بستانند و از او مثال لوحی تخمین بریزد و انرا نگیرد و پاک کند و چون مشتری بهمان حال
عود کند بر یکروی ان لوح مثال مشتری نقش کند و بر روی دیگر صورت زحل چنانچه
بر منبر ایستاده باشد و طاوسی در دست گرفته و ترازوئی در دست و انرا در برابر
مشتری هفت شب تبخیر کند و باید که بر سر ان لوح سوراخی کند و ریسمانی از ابریشم در
انجا کشد و هر که این لوح در گردن اندازد و با خود نگاهدارد در روزی او فراخ شود و عیش
او خوش باشد و مال بسیار حاصل کند و فواید بسیار بیند وصورت بروجهی است
که نوشته شده طلسمی دیگر هم از ان او از برای طلب باران و اب چون افتاب را با ماه



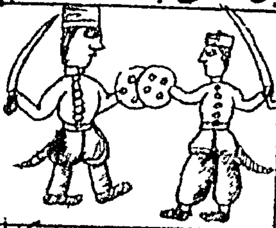
در خانه ثوریا اول و پانزدهم جوزا یا سیزدهم سرطان یا پانزدهم
و بیست و پنجم عقرب یا پانزدهم دلو یا چهاردهم و ششم و هشتم و
دهم و سیزدهم و بیست و ششم حوت اجتماع افتد اینه مشخص

بزرگ سنگ بستانند و بر روی او صورت مردی برهنه ایستاده و ازاری بر میان آن بسته
و بر کمانی تکیه کرده و چشم و هر دو دست بر آسمان داشته چنانکه در وقت دعا
برارند و در برابر او صورت آهوئی که چرا کند و مرغی بر صورت آهو و سنگ پشت
و اگر عمل این صورت در آن وقت تمام نشود منتظر باشد تا آفتاب بهمان حالت عود کند
آن وقت تمام کند و چون از احکام شرع صورت فارغ شود بستانند از عود و زعفران
و لبان و مصطکی و حب الغار و سندروس و میعه و از هر یکی جزوی و آنرا بسنگ بسایند
و بمیعه بسرشند و آنرا حبها سازند هر یکی بمقدار حمصی و هر شب آن صورت را در برابر
برج حوت تبخیر کند بیکی از آن حب و چون حوت فرو رود و بر دارد تا هفت شب
تمام شود و پس از زر یا سیم میلی فرا گیرد بمقدار شبری تمام و غلیظ و چون وقت
حاجت باشد جامه بیرون کند و شمله در خود پیچد و آن آینه را در دست چپ گیرد
و روی بآسمان کند و در آن آینه میلی بزند و بدان حب بخور کند تا باران
بیاید و صورت اینست طلسمی دیگر در ایقاع شر و فتنه و حرب در دیار دشمنان



چون مریخ بسیزدهم یا بیست و سیم درجه ثور رسد یا بشانزدهم
و بیست و دوم و بیست و هفتم و بیست و هشتم از جوزا
یا اول سرطان یا یازدهم اسد یا بیست و نهم میزان یا بیست
و یکم و بیست و ششم و سی ام قوس یا پانزدهم جدی یا
یازدهم دلو یا بیست و نهم حوت رسد و بر افق شتری باشد
و قمر بتربیع یا مقابله او و کواکب خمسه باقیه از او ساقط از نحاس سرخ تمثال مردی
ایستاده بسازد و تمثال مردی که میان او بدو نیم کرده باشند و تمثال دو مرد که با یکدیگر
محاربه کنند صورتها فرو ریزد و مبالغه کند که آن صورتها درست باشد پس با
پیه خوک آنرا ملطخ کند و در برابر کوکب راس الغول هفت شب بسندروس
و صمغ و حب و میعه و بردج بخور کند و چون از تبخیر آن فارغ شود دیگی از آهن
فراخ که در آن چیزی نه پخته باشند حاصل کند و آن صورتها را در آنجا نهند و طبقی

اهنین بر سر او نهد و وصل را محکم کند و هر وقت که خواهد در دهی یا شهری خصومت افتد و فتنه شود مترصد باشد تا مریخ یکی از درجات مذکور طالع شود در آنوقت آن دیگر را در میان آن شهر یا ده دفن کند در میان ایشان خصومت افتد و یکدیگر را هلاک کنند و اگر در خانه شخصی دفن کنند همین خواص دهد صورت هیبت



طلسم دیگر هم ازان او بجهة تسخیر وحوش و سباع چون مریخ بچهار درجه ثور یا بیست و چهار درجه جوزا یا اول و هشتم اسد یا نوزدهم جدی یا نهم دلو رسد و آفتاب مقارن او رسد و اگر مقارنه شمس اتفاق نیفتد باید که مریخ یکی ازاین درجات طالع باشد و آفتاب در رابع یا عاشر یا حادی عشر و در آنوقت نحاس سرخ را گرفته و بر تمثال مردیکه بر سر شیر نشسته باشد تاج بر سر نهاده و او راشه شاخ بود و بدست چپ او خروسی و بدست راست گرزی از ازاین و اگر صورتی برانوجه یکبار نتواند ریخت هر یک از مرد و شیر و خروس تنها بریزد و بعدازان باهم ترکیب کند و سوهان پاک گرداند چنانکه صورت خوب شود در هر دو ران فارس سوراخ کند چنانکه در اندرون شیر رود و از مسمار چند یا نحاس استوار کند و هر دو طرف را بسوهان بمالد تا سر ان مسمار پدید نباشد پس از در دیگ اهنین یا مسین نهد و روغن زیت در انجا ریزد چنانکه تا به ۳ انگشت بالاتر ازان صورت باشد و چون برج اسد ابتداء طلوع کند زیران دیگ آتش معتدل برافروزد تا بجوش اید پس آتش ترک کند تا ان دیگ ارام گیرد و باز همچنان آتش کند تا جوشی دیگر بزند باز ترک کند تا ارام گیرد و همچنین تا هفت نوبت پس انرا بگیرد و چندان بمالد که از زیت باقی نماند و هفت شب در برابر برج اسد بسندروس و اکلیل الملک بخور کند و چون برج اسد فرو رود برداد و هر کس که مراعات اینها کرده صورتی چنین فراگیرد و با خود دارد همه سباع و وحوش مسخر او شوند و اگر در میان ایشان بخسپد در امانها رند و هر جا که طلبد بیابند و صورت در اول صفحه اخیر نوشته شده

طلسمی دیگر جهت تسخیر طیور چون عطارد بیازده درجه حمل یا شانزده درجه
ثور یا هشت درجه جوزا یا بیست و هشتم سرطان یا پنجم سنبله یا چهارم و پنجم و بیست
و هشتم میزان یا بیست و یکم و بیست و چهارم عقرب یا اول دلو یا چهارم حوت رسد
و بر افق مشرق باشد و زهره را با او نظر مقارنه یا تسدیس و مشتری از او ساقط باشد
از زر سفید رومانی مسک مقداری تمام و سنگ بگدازد و در وقت معین که گفته شد صورت
طاوسی که گویا اجنحه و دم کرده باشد فرو ریزد و آنرا بسوهان پاک کند و بر سینه
او صورت هدهدی نقش نماید و بر جانب راست در زیر بال او صورت کبوتری که
دانه چیند و بر جانب چپ صورت بطی و مجموع این صور و نقوش را چندانکه بتوان
تصحیح کند تا خوب نماید و بعد از آن هفت شب در برابر بنات النعش معطلی و بشکر
بخور کند چون از تتمیم او فارغ شود چون طالع وقت برج جوزا بود در جایی فراخ
از آجر و گچ مثل ستونی بمقدار پانزده ذرع بر آرد و بر سر او میلکی از چوب ساج
بمقدار نه ذرع یا پنج ذرع نصب کند هر چند درازتر بود بهتر باشد و آنرا بر آن
ستون چنان محکم کند که باد میل بطرفی نکند و سر آنرا بصفحه چند از شیشه یا نحاس
بمقدار شبری دراز بپوشاند و بر سر آن مجموع صفحه دیگر بنهد و آن طاوس را در
آنوقت ریخته بود هر وقت که چنین کند همه مرغان قصد آن صورت کنند و
مطیع او شوند و این طلسم بس عزیز است و فواید بسیار دارد و صورت بر وجهی
که نقش شده است طلسم دیگر جهت ایتلاف چون زهره به بیست و پنج درجه حمل یا دوم
یا چهارم و پانزدهم و بیست و یکم و هفتم ثور یا هشتم جوزا یا بیستم و
بیست و یکم و بیست و هفتم سرطان یا نهم و چهاردهم سنبله یا اول
و چهارم و دویم و پانزدهم سنبله یا چهاردهم میزان یا شانزدهم
عقرب یا بیست و دویم و نوزدهم جدی یا سیم حوت رسد و



قمر مجاسد زهره یا تثلیث و تسدیس او یا مقارن آفتاب و مریخ از او ساقط باشد
طلسمی از حجر لاجورد و بزرگترین و خوبترین آنچه دست دهد و بر آنجا صورت دو

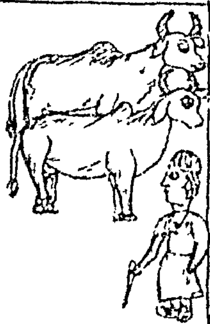
که متعلق باشند و صورت کبوتری که بچه را دانه دهد و صورت شاخ و ریحان نقش کنند
و ما دام که زهره بر دایره افق شرقی بود این عمل کند و چون از صورتها فارغ شود در چهار
گوشه آن نگین چهار سوراخ کند بر هر سوراخی میخی از زر فرو برد و سر میخها را سوهان
مالد چنانکه با نگین راست شود و چون زهره بهمان حالت عود کند بستاند از زر و
و سیم اجزای متساوی و با هم مزج کنند و انگشتری فرو ریزد و آن نگین را جلا دهد و
بر آنجا ترکیب کند و بعد از آن در قدح آبگینه پاک نهد و سر آنرا بچیزی که از جنس آن
باشد بپوشد و در برابر زهره هفت شب بخور مشک و زعفران و کافور
تبخیر کند در اول شب یا در آخر و هرگاه که زهره فرو رود و آنرا بردارد و هر کس که
این خاتم را با خود دارد همه مردمان او را دوست دارند و زنان عاشق او شوند
و از فرمان بیرون نروند و روزی بر وی فراخ شود و فواید بسیار بتجربه معلوم کرده



طلسمی دیگر از آن در تفریق و تفرقه چون زحل با مریخ بسیم درجه حمل
یا بیست و دوم یا بیست و سیم ثور یا هشتم جوزا یا پنجم سرطان یا
دوم و بیست و چهارم و بیست و ششم اسد یا پانزدهم میزان یا
بیست و هفتم عقرب یا هفتم قوس یا بیست و دوم جدی یا
دوم و پانزدهم دلو یا بیست و سیم حوت رسد و او بر دایره
افق شرقی بود و زهره از او ساقط و قمر در مقابل یا تربیع بستاند قدری از سرب
و صورت دو مرد که پشت برهم کرده باشند و در میان ایشان مردی که روی او چون
روی سگ باشد معولی در دست گرفته فرو ریزد و آن صورتها را سوهان پاک کنند
چنانکه عادت است و باید که صور بر مثال عمودی بود و پس آنرا در کوزه گلین سیاه نهد
و سر آنرا بچیزی که از جنس او باشد بپوشد و هفت روز در آفتاب نهد و چون شب در آید
بر دارد و هر روز چون آفتاب بر آید بمیعه و سندروس بخور کند تا هفت روز تمام
شود و پس هرگاه که خواهد میان دو کس دشمنی و تفرقه اندازد قدری از موی خوک بر آن
صورتها بچد و آن هر دو کس را یاد کند و آنرا در جایی که اجتماع ایشان بود دفن کنند

و هرگاه خواند در خانه یکی از ایشان دفن کند که زودی میان ایشان عداوت پدید آید
و از یکدیگر جدائی جویند و دیگر التیام نپذیرد و صورت از قرار یست که نقش شده
طلسم دیگر بجهة رام کردن خیول و دواب هرگاه شمس در یکی از اسیدرجات ثمانیه
حلول کند و آن از ثور و از سرطان و از میزان از قوس جدی از دلو و در افق شرقی
بود و قمر از برج خود در یکی از اسیدرجات ثلثه که تاسع و عاشر و حادی عشر است
باشد و زحل از برج او ساقط بود در انوقت قطعه از نحاس گرفته و صورت کمان
شب نقش کند و بعدی دقت در تصحیح او نموده و جای دو چشم را سوراخ کرده
قطعه مینا بر مثال دو چشم بر او بنشاند و جهد کند که شمس در یکی از اسیدرجات طالع
بود و عمل تمام شود و بقدر سه عدد از تراشه سم اسب گرفته در دیگ لطیف کرده
و از آب قراح پر کرده میباید این آب از جائی که دست باو برسد وقت برداشتن
مثل انهار و عیون آب جاری بهتر است و بجوشاند چون سم اسب خوب پخته شود
همان قدر یال اسب یا خر یا استر در او مخلوط کند بعد از آن تمثال را گرفته بجبال
برج قوس هفت شب تخمیر کند و چون برج قوس غروب کند بر دارد و در وقت
برداشتن با عود و حب الغار بخور کند و هر شب چنین کند بعد از هفت شب عمل
تمام است و هر که این طلسم را با خود دارد و هرگاه نزدیک اسب و استر و خر شود باید
از آن میرساند اگرچه سرکش باشند همه با او رام شوند و این طلسم با هر که باشد از
دواب حامله ایمن گردد و صورت اینست طلسمی دیگر بجهة زراعت و عمارت هرگاه
زحل بیکی از اسیدرجات که از ثور و جوزا و اسد و عقرب و جدی نزول کند و قمر و
زهره در تثلیث یا تسدیس یا مقارنه فقط ممازج او باشند و زحل در نفس دائره
افق شرقی بود پاره از سرب و پاره از مس احمر گرفته و در ظرفی بگدازد تا ممزوج
شوند مثال مردی که بدست او منج بود و پنداری که زمین را میکاود و بعد از آن
صورت دو گاو و شاخ دار و مردی که تابع ایشان بود گویا که تخم میافشاند بریزد
و تمثال را تمیز و لطیف کند تا بغایت صحت برسد و تماثیل را در جبال برج ثور

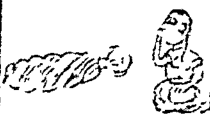
هفت شب تخیم نماید و هر شب از میعه و زعفران و عرق زیتون بخور کند و وقت
غروب برج ثور بر دارد و هفت شب چنین کند و از زمین که اراده عمارت او دارد
مدری خاک گرفته خمیر کند و در یک طبق موافق لب زد و صفحه از رصاص گرفته
تمثال مذکور را بران صفحه بیخ بکوبد و صفحه و دیگ را اب بپاشد و صحیح کند و تمثال را
در دیگ گذارده با طبق مذکور خوب بپوشد و مفصل دیگ و طبق را بگل خوب بگیرد
متوجه طلوع برج ثور باشد چون ابتدا الطلوع کند دیگ را مع ما فیه بر زمین که اراده
عمارت و زراعت دارد نزدیک دولاب که اب بریزد دفن کند باید که قریب
میل باشد پس اب زراعت را در او جاری کند و میباید که نزدیک وی اصل
زیتون غرس نماید مادام که این تمثال دران زمین است معمور و مزروع میماند
و هرگاه در تخریب او کوشند خراب نشود و صورت از قرار منقوشه است



طلسم دیگر بجهة تمریض و اماته هرگاه زحل در یکی از ایندرجات
که از جوزا از سرطان از سنبله از عقرب از حوت نزول
کند و بران شرفی باشد و قمر مقارن او یا مقارن مریخ
یا در تربیع زحل بود و عطارد بوجهی از مما زجات ممازج
زحل بوده پاره از رصاص گرفته در وقت مذکور گداخته
در ناودان کرده نرم سحق نماید اقل مراتب هفت مرتبه چنین
کند و چون زحل در جات مذکوره عود کند رصاص مدبر مذکور را بگدازد و تمثال
مرد مرده و زن باکیه بران مرد و صورت بیماری که زنی موی ژولیده برادکریه
سکند بریزند و صورت را بقدر امکان تلطیف و تصحیح نمایند و در جبال زحل
هفت شب تخیم کند و هر شب با میعه و لباده بخور کند و چون از تخیم و بخور
فارغ شود و تمریض شخصی یا عضوی خواهد خرقه از کفن مرده یا از کرته که با ان مرده
باشد بگیرد و تمثال را بران خرقه بپیچد و سر تمثال را با او مطابق کند و در منزل
آن شخص که اراده تمریض و غیر او دارد دفن کند جامه در موضع منام و جلوس

تا اگر این میسر نشود در یکی از طاقهای آن که اراده ایقاع مذکورات را دارد دفن
کند باید که وقت دفن نفس عامل متوجه مطلب باشد بیقین که تا این طلسم در آنجا
مدفون است آن شخص مریض است و کذلک هر که در آن سرا باشد این طلسم مشئوم است
و در آن شر و رنج بسیار است و صورت مذکوره از قرار منقوشه است طلسم دیگر جهة





قوه باه و جماع و التذاذ هر گاه زهره در یکی از اوتاد در درجه که از
دلو و از حوت است قمر و مریخ بنوعی از جمله امتزاجات ممازج او
بوند خصوصاً مقابله و هر گاه زهره این صفت در افق شرقی
باشد صفحه از مس معتدلة الحجم بگیرد و بر او مثال مردی که
بر پشت خابیده باشد و زنی نشسته و زن دیگر بر پشت
خوابیده و هر دو پا را بر داشته و عورت را مکشوف ساخته و مردی دیگر بازاء او
نشسته با ذکر خود بازی میکند و نعوظ شده و می باید که این نقوش در صحت و حسن
در شباهت و رعایت باشد نقش کند و صفحه را بر کرسی گذاشته در حبال قمر
هفت شب تبخیر کند هر گاه قمر غروب کند بر دارد و در هر شب وقت وضع تمثال
حبال برج قمر با لبان و مشک و زعفران بخور کند بعد از اتمام هفت شب تمام ا
چون اراده کنند که این طلسم را عمل کنند باید که مدام بر او نظر کند حتی تأمل نماید که غرض
حاصل است طلسم دیگر جهة ولادت هر گاه قمر در یکی از اوتاد بروج اربعه که از
سنبله و قوس و حوت بود در افق شرقی باشد و ناظر مشتری یا زهره بوند باید که صفحه
از نقره بگیرد و صورت زن حامله و جاریه که بر کتف طفل جنین دارد و تمثال طفل صغیر
که در گهواره بوده باشد بر او نقش کند و تمامت این تماثیل را بقدر مقدور ملاحظه نماید
و هفت شب در حبال برج سرطان تبخیر کند و هر شب با لبان و مشک و حب الغار بخور
کند چون از تبخیر و بخور فارغ شود زن قبل از مجامعت یک ساعت بر خوابیده تأمل تمام
نماید و نظر دوام بر آن نقش کند و وقت مجامعت نزدیک سر خود بگذارد در حال حامله
شود و صورت از قرار منقوشه است طلسم دیگر جهة رفع سموم از حیات





و عقارب باید قطعه از فادزهر اعلی خوب بقدر مقدور بگیرد وقت طلوع برج عقرب
صورت ماری و عقربی براو نقش کند و جهد کند که وقت کمال طلوع عمل مذکور را
تمام کند چون اورا در آب بشوید و همان آب را بمار و عقرب گزیده دهد فی الحال زهر
او زایل شود یا بمار و عقرب بدهد زهر از آنها بر طرف شود صورت انها از انقراض
طلسم دیگر در شفای امراض بدنی هر که درد سر دارد باید صورت برج حمل را مصور کند
و یک ساعت براو نظر کند بعد از آن بر سر به بندد البته شفا یابد و کذلک حلق کسی
درد کند صورت برج ثور را مصور کند و هر گاه معده یا پهلو درد کند صورت سنبله را
مصور کند الغرض اعضاء منسوبه بهر مرض چنین است انچه مذکورات باعتبار حال
برج است اما باعتبار بیوت گفته اند که هر گاه دل درد کند صورت درجه های
بیت منسوب بصدر را با درجه مقابل و مصور کند و اگر درجه بحسب مولود دال بر آن
عضو بود او کداست مقصد سیم در طلسمات کواکب سبعه سیاره است
طلسم اول بجهة شمس است اول روز یکشنبه وقتی که شمس در برج اسد باشد و غیر
محدود الدرجه بود دیگر گاهی که حد مشتری بحدود انها باشد که بلج است و حدود
ایشان حدود بابلین است باید بقدر مقدور طلای خالص بگیرد از او تمثال شخصی
بریزد پس تاجی از زر سرخ مقدار چشم او بر سر آن نهد و بجای چشم جوهری که شبیه
بچشم باشد بنشاند و بموضع ناف جوهری که بوزن هفت قیراط باشد بنشاند و در فرد خاص بعض
با حلقه طلای باریک در گوشهای ان کند چون شمس در اول تا نیمه برج اسد رسد
تا تمام پانزده درجه و پانزده دقیقه وقت طلوع شمس در افتاب بگذارد و گاو زبان
در گلاب خمیر کرده باز تمثال را از سر تا قدم بمالد و هفت روز دیگر در افتاب بگذارد
و باید این تمثال را بگیرد و نه شب در محل تاریکی در بالای منبری بگذارد و پس
در ساعتی از روز داخل ان محل شده تقدیس و تسبیح شمس کند و مدح و تعظیم بجا آورد
و در پس تمثال را باز معطر کند و سه روز دیگر بگذارد و باز در بیت تاریک برده
سه روز دیگر صلوة شمس بجا آورد پس در موضع روشن بر منصبه نصب کند

که عمل تمام است فوائد این طلسم آنست که درد جگر و معده و مالیخولیا را نافع است
هر که این تمثال را با خود دارد در نزد همه کس معزز و مکرم باشد و با هر که خصومت
کند ظفر یابد و قولش مقبول همه کس میشود طلسم دوم متعلق بقمر است
طریقه اینست بگیرد نه مثقال نقره خالص و در وقت نزول قمر براس السرطان
و طلوع سرطان و وقت خالی بودن سرطان از ذنب اما اگر راس در سرطان باشد
خوب است تمثال زنی که عضوی از اعضای او اعوجاج نداشته باشد و اجوف
باشد بریزد اما الصمغ اسهل لبا زد و قدری بزر قطونای سفید گرفته در یک شبانه
روز در گلاب گذارده با گلاب در جوف تمثال ریزد و هفت شب در جبال
قمر تجیم کند و قبل از طلوع شمس بردارد و هفت روز در جبال شمس بگذارد و از
خشک شدن آنچه در جوف تمثال است اندیشه نکند غرض آنکه شعاع شمس و قمر را
براو روا دارد پس بیست قصبه که همه بیک اندازه باشند گرفته و با ریسمان
به بندد بهتر آنست که چند موضع آنرا به بندد و میباید که درازی قصبه ده ذرع
باشد پس سنگ مرمر سفید که بر هیئت خشت باشد و درازی آن نیم ذرع بود و عرض
نیز چنین باشد سوراخ کند و سرهای قصبه ها را دران سوراخ کرده و اطراف آنرا
با آهک تخم مرغ و آب بگیرد در وسط آفتاب خشک کند و سر هیئت دیگر کرد
پس قصبه ها را نیز با آهک مذکور مطین کند و بعد از خشک شدن تمثال را بر بالای
آن سنگ مرمر نصب نماید و میباید نصب آن در وسط قریه باشد یا وسط موضعی
که اراده نمو نباتات آن دارد و این طلسم بجهت غالب امور خاصه انماء زرع
و اشجار و تسییل میاه مجرب قوه وقس علی هذا طلسم سوم مر زحل است و خواص
بسیار دارد و مثل تربید و اجادات و غیران میباید تمثال مرد بزرگی لباز و مثل شخصی
که مربع نشسته باشد ساخته و از حلق تا جوف آنرا سوراخ کند چنانکه جوف دارد
بگیرد دو دست او را بر باطن هر دو زانو هر یکی را بر یکی از زانو بگذارد و تاجی از سرب
ساخته بر سر او بنهد و سر و ریش را سیاه کند و از تریاق مصری خوب از سوراخ

حلق

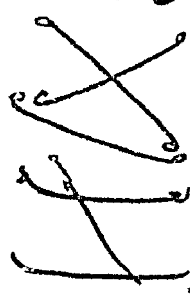
حلق جوف آنرا پر کند و سنگ سیاهی که او را حماهن گویند گرفته با سوهان کرد
کرده پاره در جوف او ریزد چون جوف تمثال ازان تریاق و براده سنگ مذکور
پر شود سوراخ را مصطکی خائیده پر کند و این حروف که نوشته میشود بر سینه تمثال
نقش کند و بقدر مقدور نقش را سطبر کند حروف اینست ﻪ له و میباید که در وقت تحریر
نقش برجی که زحل در اوست طالع باشد یا قبل ازان به پنج درجه یا بعد ازان
به پنج درجه طالع بود واجو داست پس تمثال را گرفته هفده شب در جبال برج
زحل تبخیم کند و قبل از طلوع شمس بردارد و اگر در شبهای تبخیم زحل در مغرب
طالع بود نیکوتر است بعد از غروب زحل تا اخر شب تحت نجوم بگذارد و بعد از
اتمام این لیالی کوکبی از بنات النعش را پیدا نموده هفت شب تبخیم و قبل از طلوع
برداشته در سردابه تاریک بگذارد درین هفت روز تمثال را پس کند و کسی
داخل آن سردابه نشود البته عمل تمام است و موجب فوائد و اثار کلیه است طلسم
چهارم مرشتری راست اثر این طلسم قطع باران بدان سفر که مالک زرع و بدان
باشد دفع نزول صواعق میکند و این طلسم نزد ایشان مسمی باسم تفسیر المبارک و نعت
چون عامل اراده عمل کند میباید که یک جزو از ذهب و سه جزو قلعی و یک جزو ابریز
و سه جزو اهن نرم میباید که توان آن اهن را نرم نمود و برابر همه اجزا اهن حلبی
سفید که اعلی باشد در سفیدی بگیرد و لازم است که وزن همه اجزا پنجاه و پنج
استار و سه درهم و چهار دانقه باشد پس در وقت تمثال ریختن بترتیب مذکور
و این مخلوط کند مثلا در سبک ابتدا نرم پس حدید پس بذهب پس مس پس سرب
پس بقلعی دوم بار بورق سبک نماید چون گداخته شود و چرک را پاک بگیرد
وسیم بار بگدازد و از او مرات مدورة الوسط که وسط او اندک تقعیری داشته باشد
اینه را خوب جلا دهد و بر وسط این حروف نقش کند
عمل ... و بار روغن زیت ارحالی خوب تدخین کند و شانزده شب در جبال
مشتری تبخیم کند عمل تمام و فوائد کثیره دارد طلسم پنجم مر مریخ راست این طلسم تجربه

تشجیع وقوت قلب واقدام واکمرا غضب ملوک وسلاطین ودفع دزد ودفع شر سباع
واشال ان مفید ونافع است باید درروز سه شنبه شروع کند وقتی که مریخ در حادی
باشد وعقرب از حدود بالیین پس باید حدید بگیرد وازاو تمثال مردی بسازد
که بی چشم باشد واجوف بسازد بادق وجه بقدر مقدور در تخلیط وتصویر
ان بکوشد میباید که میان دهن وشکم ان سوراخ متصل باشد پس در سینه ان
این نقش کند حــه، دبر پهلوی او این حسلو ومیان هردو کتف ههکهکا
ههکــه پس شراب صاف خوب معتدل یکپاله در دهن او ریزد تا خوب د
ان مملو شود پس شانزده شب از طلوع شمس بردارد پس دابه که بر هیئت
موش است ونام او جلند دهیت بگیرد در وقتی که برجی که مریخ در اوست طالع
باشد بالای سر تمثال ذبح کند میباید تمثال بر کف دست راست بر سینه گذارد
باشد وباطن کف دست گشاده کرده چنانکه گویا از کسی چیزی میطلبد ودست
دیگر را با انگشتان کشیده وباید تبخیم در جبال کوکبی که متعلق بعمل است نماید وفواید
بسیار دارد وصورت اینست که در حاشیه منقوشه است طلسم ششم مر زهره راست
بجهة شفا وکلیه امراض از قبیل فالج ورعشه واستسقا ولقوه واشال ان مفید است
باید که هفت ونیم استار ودو درهم مس بگیرد وازان صورت زنی که دو پستان
وفرجی داشته باشد بریزد وسر تمثال بمقدار ان بزرگ کند وجوف از اسوراخ
کرده در روغن زنبق خالص گرفته پاره مشک وعنبر خوب دران کرده در دهن
تمثال بریزد که تا بجوف ان برسد هرگاه زهره در ثور باشد یا در حوت سیزده
شب در جبال زهره تبخیم نماید واین شکل را بر پشت وسینه تمثال نقش کند
ـــــ ان سمص پس دهن تمثال را بمصطکی خائیده مسدود
نماید واین نقش وقتی باید کرد که برجی که زهره در اوست طالع یا قبل وبعد طلوع
بفاصله بخیر رصه عمل تمام است طلسم هفتم منسوب بعطارد است بجهة ذکاوت و
طلب علم ومحبت علوم بجهة جاه نزد وزرا وعمل نویسی وفصاحت وبلاغت

ومفید

و مفید فواید بسیار است باید که خاک معروف با سوانیت بگیرد و از خاک شط ایل
سفر پاره اخذ نماید و از چهار جانب اصل هر سن پاره خاک بردارد از جائی که در
ملا و صعید مخصوص است بگیرد اما ببابد که ابدا رنگ نداشته باشد پس صمغ عربی
گرفته خاک را با سی استار که مجموع پنجاه استار باشد جمع کرده با آب نیل مصر حل
کند دیگر نه باب عذب شیرین مثل اب فرات چون صمغ منحل شود خاکها را با آب
صمغ خمیر کرده از ان تمثال مرد و مرنه بسازد و تمثال مرد را از تمثال زن اطول کشد
و سر از انیز بزرگتر کند و الت مرد ممدود باشد و در موضع نهانی زن ثقبه کند که باندازه
الت مرد باشد چنانکه اگر الت داخل ثقبه شود منطبق گردد و تنور را آتش بند بدید
کند چنانکه چوب غرق شود پس زنگار را باب ترکرده این نقش کند چنانکه هر
نظر کند ظاهر و اشکار به بیند پس با روغن زیت چوب تدهین کند چون عطارد

صورت مرد و مرنه



در سنبله یا در جوزا باشد یازده شب
در حال عطارد تبخیم نماید و قبل از
طلوع شمس بردارد در افق گوید که اسلاف
تربیت مصر امر کرده است باعث
انیت که مصر را از متعلقات عطارد

شمرده اند و از خاک غیر مصر هم ممکنست ولی بمدت متمادی نموثرست و الله اعلم

مقصد چهارم در علم دعوت کواکب بدانکه از شرایط این علم انیست که بواسطه قرب قمر
بعالم سفلی ابتدا تسخیر او کنند چون از او بمطلوب رسند بواسطه او به تسخیر عطارد مشغول
شوند و بوسیلۀ او تسخیر زهره و اصل گردند هر سه را که تسخیر نمودند بوسیلۀ انها تسخیر شمس
و بوسیلۀ این مجموع دون زهره چه او ضد مریخ است بتسخیر مریخ و علی هذا اول احتیاط
طالع وقت ابتدای این عمل کنند چه ان رکن اعظم است در این قسم و در ساعت زهره
ابتدا کنند و باید که برج طالع از بروج مستقیمه الطلوع بود و مریخ قوی الحال و در وتد خالی
از نظر عطارد در حل و از تربیع و مقابله شمس و ناظر مشتری بنظر تثلیث یا تسدیس و مشتری

و زهره در درجه طالع یا رابع یا سابع و قوی و مقبول و سابع از نظر نحوس محفوظ و خداوند
طالع قوی حال و باید که میان مریخ و عطارد هیچ گونه نظری نباشد و باید که شمس
در پنجم باشد یا نهم یا یازدهم بود و هرگاه مریخ در یازدهم نباشد و زحل در ششم یا
دوازدهم لیکن ششم بهتر بود و عطارد در دهم و باید که درجه طالع مؤنث بود
و کوکبی از کواکب ثابته بر مزاج نحوس در او نباشد و باید که قمر در سرطان یا ثور
نباشد بلکه واهب بود و مقارنه با آفتاب چنانکه میانه او و میان آفتاب دوازده
درجه بیش نباشد یا محصور بین النحسین یا میان او و ذنب کمتر از دوازده درجه
فی الجمله باید که از جمیع سعادات خالی بود و همه احوال او بد پس هرگاه چنین وقت
پیش از آن سه روز روزه دارد و برخی گفته اند که از روز سه شنبه روزه بدارد
تا دوشنبه روزه دارد یعنی هفت روز روزه داشته باشد و در جایی که بقمر تعلق
داشته باشد همچون کشت زار و چشمها مسکن سازد و لباسی که برنگ جنس باو
تعلق داشته باشد در پوشد و چون وقت در رسد بعمل شروع کند و بتدریج تحلیل
غذا کند چنانکه صفای پی در پی در درون او ظاهر شود و مزاج را متغیر نکند و اگر بتقلیل
اکل گوشت نماید احسن و الا باید از سینه یا دست بود و از اعضائی که منسوب بقمر است
و از این اعضا آنچه بتواند بصدقه دهد و باید که بمیت و مقتول نظر نکند و ابداً هیچ
حیوانی را نکشد و هیچ چیز را نرنجاند و در لطافت و طهارت بدن و لباس مبالغه
نماید و احتیاط کند که متنجس بنجاستی نشود و چشم چپ خود را از نظر کردن بچیزهای
قبیح نگاه دارد و هر سه روز موی خود را بتراشد و چیزهای گرم و تر بخورد و در طعام
حلوی و نمک بسیار کند و با ملوک نشیند و اگر نتواند با اهل علم و اشراف و کافور و عنبر
بهم آمیخته بخور کند و بعضی بر آنند که حب البان و اذخر و طلق و صمغ و حب الخروب
و اقحوان و صمغ و رطب همه را مساوی یکدیگر بسایند و بکوبند و با شیر زنان عجین کنند
و در مجمره نقره مدان بخور کند و رعایت این شرایط در شب بیشتر باید کرد در روز نیز
حمایلی در بر اندازد که در او شبه سرخ و شبه سفید باشد و اگر از نقره بود هم شاید

وچیزی از اسما و اعظم حقتعالی با خود دارد و چون این شرایط رعایت نموده باشد در
برابر قمر منحرف بایستد و باید که انحراف او از جانب چپ و بچشم راست بدو نظر
نکند بلکه بچشم چپ سه کرت بدو نظر کند و در کرت سوم بگوید ایها الملک الکریم و ایه
الرحیم مرسل الرحمة و منزل النعمة فاتح السعادات و محصل المرادات ناظم مصالح البلاد
و معطی مناهج العباد المتحرک بالحرکة الابدیة التی هی اسرع حرکات الکواکب لاجل استحفاظ
الاجناس و استیفاء الانواع المعتنی علی کل انواع الاصطناع جامع انوار الکواکب و
ناقلها والمعطی الاتصالات العلویة و قابلها المتفرد بتقسیم فلکه منازل و قدر جعله حلوله
فی کل واحد منها مبدء النوازل ناظر کل ثابت و سیار و منتقل من اطوار الی اطوار
بمازج الکواکب بطبایعها و شارکها فی صنایعها و متبدل من طبع الی طبع رعایة للسافلات
و عنایة بالکائنات من المسهل الی التربیع الاول طبیعتک الارض منزل الامطار و مکون
الفضة فی معادن الاحجار مفتق الازهار و مرضع النبات والحیوان من مدی الاحسان
المؤید من عند العلیم القدیر اللطیف الخبیر جلت عظمته و عمت کلمته تنقش المواد العنصریة
بالنقوش الروحانیة و تصور النطف الانسانیة بالصورة النورانیة واهب الانسان ابهی
الاشکال واحمد الخصال بانخ العلم والسخاء واللطافة انی مقر بکمالک و معتصر علی ملاحظة
جمالک و کیف لا و انت خلیفة النیر الاعظم و واسطة الضیاء الاکبر فی افاضة الخیرات
علی العالمین والمبدء الاقرب فی عالم الکون والفساد و اسئلک یا واهب الکل و مانح
العقل و بالذی دورک و نورک و فی الافلاک سیرک ان تسعدنی بعطایاک الجزیلة
و منایحک الجمیلة فانت المخصوص بالرافة والمتعین لدفع الآفة و همچنین سه بار بخواند
و سجده کند و هم در اول ماه هر وقت که او ضعیف الحال بود این کلمات بخواند و در ماه
دوم وقتیکه متوسط الحال بود بخواند و در ماه سیم وقتیکه قوی الحال بود در موضع
شرف خود و اتصالات نیک حاصل بخواند و چون شش ماه این عمل کند میان ایشان محبت
حاصل شود و آثار محبت در ماه پنجم و ششم بدید آید و این شخص بر قمر عاشق کرد و چنانچه
از او صبر نتواند کرد و اکثر ایمذت تندرست و معتدل المزاج بود و خبرهای خوش بسیار

شود و در ماه هفتم سایه او زیاده شود و در هشتم زیاده از آن چنانکه ابو معشر بلخی گفته
در ماه هشتم سایه من هزار ذرع رسیده بود و در ماه نهم و دهم روشنائی قمر در چشم
او بیشتر نماید چنانکه در دو نگاه نتواند کرد و باید که چون با نیمر شبه رسد هر روز زیاده از
یکبار در او نظر کند چه هر گاه بیشتر کرد کور شود و در یازدهم هر شب ملک و آفتاب و
ماه و کواکب را بخواب بیند و ماه چیزها را بر او عرضه کند و در دوازدهم دل او خوش شود
و فرح و نشاط پدید آید و کارها بر او آسان گردد و از ملوک و امرا خلعت بدو رسد و هر فکری
که کند همه صحیح باشد و هر حادثه که در شهر واقع شود خبر از آن را از روز پیش زیاده و نقصان
بشنود و یا در خواب بیند و چون یکسال تمام شود و این علامات دیده باشد بداند که
مقصود حاصل شده و قمر مسخر او گشته و هر آنچه خواهد از او درخواست کند تسخیر عطارد
چون از تسخیر قمر فارغ شود باید که سه روز روزه بدارد و بعضی گفته اند از پنجشنبه تا چهارشنبه
و دو خروس قربان کند و جگر هر دو را بخورد و از گوشت نخورد و از گوشت دست کوسفند
در بان او نخورد و در وقت اشتغال تسخیر او قمر را ترک نکند و چون بدان شروع کند بگوید
ایها السیر العظیم کلما حصل لی من التسخیر فهو منک و کل ما یدفع من الشر عنی فهو منک انی
محتاج الی ذلک الامر و هو سید عطارد فارید ان تحصل لی ذلک منه و تاذن لی حتی اطلب
منه و باید که جامه او که با طرف عطارد بود زنگاری یا کحلی بود و سواری از رصاص در آن
دست که با طرف آن بود کند و شاخی از زر و شاخی از سیم در آن دست گیرد و با
دکمون کرمانی و حبق جبلی و ریحان و باذاورد و لوست بادام و مر حب البان و تمر و ظرف
در مجمره رصاص بخور کند و چون عطارد بدرجه شرف رسد بگوید ایها السید الفاضل
السید الناطق الفهیم المناظر العالم بخفیات الامور المطلع علی سرائر الحکم الغامضه من
کل فن الکاتب الحاسب العالم باخبار السماء و الارض صاحب الجدل
و المناظرات و النطق و الفهم صاحب الفکره و البدیهه و الدهاء الصبور الصادق اللطیف
الملطف الخفی فلم تظهر للعین و استترت فلم یعرف بالطبع انت مع السعود سعد و مع النحوس
نحس و مع الذکر ذکر و مع الانثی انثی و مع النهاری نهاری و مع اللیلی لیلی لم تدع فکر

درجاجه فضلک مارختیم وسأکلیتم باشکالهم استمالک بحق معطیک هذه المواهب و
محلیک بهذه المناقب ان تفیض علی قوه من قواک وتعطینی کذا وکذا و در نوبت اول
باید که سه حاجت ازان چیزها که بد ومنسوبست بیشتر نه طلبد و باید که در وقت حاجت
سعود بود یا متصل سعدی و در جوزا باشد پس بگذارد تا باز بدرجه شرف رسد
و باقی حاجات منسوبه بدو همچون عقل و نطق وکتابت و فلسفه وکهانت و نجوم و
حساب وعلوم مشکله و مفید در زر بر کسیکه خواهد و اطلاع بر امور خفیه و تجارات
نافعه وصناعات بدیعه و چشمهای آب طلب دارد که باذن الله تعالی روا گردد
تسخیر زهره دراین عمل بقمر و عطارد استعانت جوید در وقتی که قمر بعطارد متصل
نباشد بمقارنه پیش از اجتماع و باید که قمر متصل بزهره باشد و چون شروع کند روز
شنبه روزه بدارد تا پنجشنبه وکبوتری برنگ ابلق بکشد و جگر او بخورد و جامه
در پوشد و خود را بلالی و جواهر که دست دهد بیاراید و بمشک و عنبر و عود و گلاب
خوشبو کند و لبتاندار عود و سک و قسط و زعفران ولادن و قشور خشخاش
و ورق صفصاف و اصل السوس را اجزای متساوی دهد را بکوبد و بگلاب عجین کند
و در مجمره نقره کهن بخور کند و مجلس شراب مهیا دارد و بیاراید و امار و خوب و
گوینده‌گان مرغوب از زن و مرد بقدر یکه تواند حاضر کند و بر غرفه که برابر طلوع زهره
باشد بنشیند چنانکه طلوع کند در نظر او باشد و بر بالش سبز تکیه کند و باید که جمله ادوات
شراب و بساط و فراش و جامهای حاضران سبز باشد و خورش ایشان گوشت سینه
و دران دنبه باشد واین مجلس را همچنین سه روز مهیا دارد و اسیدنت در بر د بر لب شراب
و در شب بر نا گذراند و شب سیم چون زهره برآید برخیزد و او را خدمت کند و بگوید
ایتها السیده العالیه الکریمه السهیه السعیده الملیه الضاحکه الحلوه العاشقه الجمیله
اللینه المتحلیه باحسن الصفات الرقیقه المحل الانیقه اللون الحسنه والصحیه والمجامع ذات
المحبه والصباحه والمسره الموصوفه برجاجه العقل المذکوره بفرط الملاحه ذات الاصوات
اللطیفه والالحان اللذیذه والموسیقیه المطربه المترددیه بزوی الجمال والبهجه صاحب الرای

المنیر والفہم اسئلک بالنور الذی لا یزول والکمال الذی لا یحول والعز الذی لیس فوقہ
عز وبالاسم المتجلی المجد ان تعطینی مطلوبی وباید کہ اظہار عشق ومحبت او کند واشعار فارسی
وعربی کہ درباب عشق باشد بخواند وتضرع کند تا مقبول او گردد وعلامات ان باشد
کہ اسباب لہو او بسیار باشد وامردان وزنان بدو میل کنند وبی طلب ورغبت
آیند وباز نوبتی دیگر مشغول شود وبشرایط مذکور قیام نماید ولعد از شش روز ہر حاجتی
از حوائج کہ بدو منسوبند از لہو ولعب وطرب وزینت وصورتہای خوب وحلویات
ونطق ومہارت در سخن وامثال ان بخواہد تسخیر شمس چون ارادہ این عمل کند باید
در موضعی باشد کہ با آفتاب منسوبست ہمچون بلاد ترک ونیشابور وطوس وابیورد
وہرگاہ دست دہد در فارس وبابل واذربایجان ودر خانہای ملوک وقصور او بایستد
وجامہ حریر برنگ زرد بپوشد وبجواہر قیمتی خود را بیاراید وتاجی از زر مرصع بجواہر
بر سر نہد وسوار زرین مرصع بر ہر دو دست کند وانگشترہای زرین بر نگین یاقوت
سرخ در انگشت کند وبستاند زعفران ومیعہ ولک وجلنار وعود وسویز
وطلق تساوی وبکوبد وبشیر گاو عجین کند ودر مجمر زرین بفحم گز بخور کند وچون آفتاب
باول دقیقہ حمل رسد طالع وقت اختیار کند وباید کہ اسد باشد واز نحوس خالی
واگر سعد در طالع وسابع باشد با نظرہای سعود بہتر باشد وشش روز روزہ دارد
وبعضی گفتہ اند کہ روز شنبہ ابتدا کند وتا یکشنبہ روزہ دارد وگوسالہ قربان کند واز
جگر او بخورد وبوقت افطار اگر گوشت خورد از گوشت دل برہ خورد وبسیاری از ان
نیز بصدقہ دہد وبجانوران کہ بدو منسوبند ہمچون شیر ویلنگ دہد وبسیاری از ان بخورد
وچون شرایط تمام شود اگر آفتاب بدرجہ شرف خود رسیدہ باشد بہتر بود واگر
انوقت غایت ارتفاع آفتاب بود بہتر پس بخضوع وخشوع بایستد وبگوید ایہا الملک
المتعلی والملک المستولی السید القادر والسند القاہر الذی خضعت لاشراقہ اجباہ
الوجوہ واسفر بلجتہ صباح البجد والمتفرد باقصی العزہ والعلاء وقصار الرحمہ والسناء
المستمد من العالم العلوی والصقع العقلی من امداد الفیض اکملہا ومن استنباب القوۃ والکمال

اجلها واجملها الذی ارتدی برداء الفضا والضیاء فی السرمد والمتقمص بقمیص النور فی
الابد فسری فی کل مظلم ضوئه فاصبح شرقا وانبسط علی کل کثیف شعاع نوره فامسی
مونقا قد تجلی من الاشکال بافضلها وتحلی من الالوان باجملها واحتوی من الخصال الکریمه
علی احمدها واستولی من الافعال العظیمه علی امجدها فانت الدراری ومدبرها وکفیلها و
مصرفها وسعدها ونحسها ومقومها ومصرفها انت الملک وهو الخدام وانت الاصل و
هم الاعوان اذا تطلعت بانوارک وسطعت ارواحک اختبوا واستتروا خائفین وجلین
خاضعین خاشعین لعلو رتبتک وسمو درجتک واذا استترت ارواحک من جنابک
المقدس الی عالم الکون والفساد لعلة العناصر عن احوالها وعزت الارکان علائقها
یا باعث الریاح اللواقح من اماکنها ومنزل الامطار السوابح من مواطنها ومسطر الرعود
لمنصبک مامع الهواء بمقارعها وموقد البوارق لیخطف ابصار الناظرین بقوابد عنها
انت الذی یرتفع التمسک بحبلک من حضیض الذل والشقا الی اوج العزه والعلاء ویرتقی
المعتصم بذلک من سفح المهانه والاستکانه الی قلة العظمه والکبریاء حتی سفاذلة النفوس
المستولیة علی معشر البشر ومدحض لها جبابره من الاسود والاحمر ایها المقدس عن معارضة
الاضداد ومشاکلة الانداد والمنزه عن التغیرات والتاثیرات السفلیه المتعالیه عن ان
تسر صفحة وجوده الحد والزمانی لااحصی ثناء علی حضرتک المطهره موافقة المکرمه وکیف
لا اعجز وقد حارت العقول فی اکتناه عظمتک وطارت الامارات فی ادراکات حمیتک
وقصرت اجنحة الاوهام عن ان یحوم حول حمی کبریائک اسئلک بحق عزک وعلائک و
رفعتک وبهائک وعز شرفک ونهایة کرمک وبالاله الاعظم الذی خصک بهذه المحاسن
وحلاک بهذه المکارم ان تقضی حاجتی وتعطینی سؤلی وتفیض علی مامرلی من الاستیلاء
علی خزائن العلوم وکنوز الحکمه والاستعلاء علی جنس الانس ومعشر البشر انک اهل الکرم
والجود والعبد المخلص لواجب الوجود پس سجده کند اگر رسیدن بدرجه شرف در شب
باشد از آن وقت بایستد وخدمت کند تا چاشتگاه که وقت ارتفاع بود واگر مطالب
او در توقف افتد بدان شکایت تا شش ماه بگذرد چه بعد از آن آثار قبول ظاهر گردد

وقوت وعقل او زیاد شود ومهابت وسکانت او در دل خلق افتد وباید که بدان معرور نشود چون یکسال شمسی برآن مواظبت نماید باز خود را تسخیر نماید یکبار دیگر بر وقت بیارایید چون بدرجه شرف رسد بایستد وحاجاتیکه بدو منسوب باشد از ملک وریاست وشرف وغلبه وقوت وعقل وفطانت وکنوز ودفاین درخواست کند وبعد ازان خدمت بجای آورد که او عطیه خود بدهد وباز خدمت او را ترک نکند وبدان نیز مداومت نماید بلکه در هر سال چهار نوبت بوقت انتقال او از فصلی بفصلی این خدمت بجای آورد نحوست نحسین ازاو دفع کند تسخیر مریخ باید چون ابتدا بتسخیر او کند او در جدی یا یکی از خانهای خود بود وار نحوست خالی وبا زهره هیچ اتصالی نداشته باشد پس جامه صوف سرخ در پوشد وکلاه سرخ بر سر نهد وار صفر ونحاس سوار وخاتم در دست کند واز روز چهارشنبه روزه گیرد تا روز سه شنبه روزه دارد ودر روز هفتم اسفرودی سیاه وحشی بکشد وجگر او بخورد واز کندر وصبر وقرنفل واز خرواقیون ودار فلفل اجزای متساوی همه را بکوبند ودر مجمره آهنین بخور کند وشمشیر برهنه خون آلود در دست راست گیرد وسر بریده در دست چپ واگر آدمی بود بهتر بود اما باید که سر ترکان نباشد واگر گوشت خورد باید که سر گوسفند خورد وترکانرا حبشیان کاشقر باشند ازان بدهد ودر برابر مریخ بایستد وخدمت کند وبعد در روز که او را اضطراب حاصل شد روی بر خاک نهد واگر ده روز بود باشد ده نوبت وهرگاه کمتر بود هم بمقدار آن وبعد ازان سر بردارد وبخدمت بایستد وبگوید یا بار الحمیه در قدة الحربیه ومزیل الملوک عن کراسیها ومدبر اصحاب الرین ومبیح دماء المتسلطین الاصل فی التقتیل والقتال والمرء واسحدال دار اقتالد نا والقائم الشرفی الدهماء ویابهاد الشجاع القوی الصلب الشدید الغضب المتقلب الجبار الغاشم القاهر القادم الکاسر ذو السیف اللامع والحدید القاطع صاحب السطوة والقهر غالب الجیوش هادم العروش کثیر البأس والشدة عظیم القوة والعظمة اسئلک بحق من وهب لک قواک وصفاتک ان تعطینی کذا وکذا وحاجاتیکه مناسب او

باشد از فتح قلاع و تخریب دیار و قمع جبابره و مانندان درخواست کند و باید که بطول سنت کند و ارا و ایمن نباشد و هرگاه که از او حاجتی طلبد اول آن آفتاب دفع شر او را درخواست کند تا او را انسور باید تسخیر مشتری ابتدا بدین عمل وقتی باید کرد که مشتری در خانه خود یا شرف باشد و اگر میسر نشود در حظی از حظوظ او باید که از نحوست خالی بود و در تسخیر او استعانت بمریخ جوید و چون شروع خواهد کرد جامهائیکه منسوب بند بمشتری از جنبه رنگ واصل بپوشد و بوار و خواتیم خود را بیارایند و تسبیح در دست گیرد و باید که مصحف یا چیزی از دعوات با خود دارد و در هیچ حال بعشق مشغول نگردد و روز آدینه روزه بدارد تا پنجشنبه بر روزه باشد نان و آب افطار کند از مال حلال آنقدر که تواند بصدقه دهد و پیوسته بذکر حق و تسبیح و تمجید مشغول باشد و بمیعه و سندروس و قصب الرازیانه عود و صمغ و صنوبر و حب الغار اجزا را متساوی در مجمره رصاص سفید بخور کند پس روی بقبله آساید و بگوید ایها السید الطاهر التقی السید القادر الکبیر العطف الصادق البر الشریف العطاء و رئیس العلماء والاولیاء الناسک البعید من الخرن والحقد الکریم الامین السخی العلیم السید الاول القاهر الماهر حسن الصنعه بسیط العلم جمیل العقل صفی الفهم اعظم السعود مستقیم الرای مفید الحکم والطهاره واصل النسک بحق جلال مکانک در رفعة موطنک واشراق نورک و عز وجهک وطهارة طینتک ان تعطینی مطلوبی و تسمع دعوتی و تحصل غرضی یا سید الکواکب و اسعد السیارات و قاضی الحاجات اسئلک بالاله الواجب لذاته الذی لا تصل النطق الی شرح جلاله و لا یدرکه الحواس و الافکار اسئلک بمن العقل قاصر عن ادراکه اسئلک بمن تعالی عن الاسم والرسم الدائم احتجابه عن کل علم و عقل اسئلک بالمنزه عن شائبة کل جوهر و قوه اسئلک بحق الذی حارت العقول والاذهان الیه بالقدره القهره والعلو والفردانیه ان توصلنی الی ما سئلتک یا حسن المنظر یا بهی الوجه یا نور الفلک یا صاحب النوامیس اجب دعوتی و خضوعی لک پس سجده رود و حاجت خود بخواهد و منسوبند از مال و [illegible] هرباست و مانندان

ازاو بخواهد که بیک ساعت طول نکشد که او میل بد و کند و خیرات و مبرات بسیار بدهد
تسخیر زحل باید که زحل در بیت خود باشد یا در شرف و جدی اولی باشد و هر
چند نظر کواکب بد بود خوب بباشد و هر قدر نظر کواکب بد و کمتر بود بهتر است و
چون شروع خواهد کرد جامه از دیباج سیاه در پوشد و کلاهی از دیباج زرد با نمد
بر سر نهد و سوار و خواتیم اسرب و یا آهنین در دست کند و در روز یکشنبه روزه
مدار و تا روز شنبه روزه دارد و باید که کلاهی سیاه و سکی سیاه مقعد باشد تا در
شب شنبه هر دو را کشد و بزعفران و قرد مانا و قشور کندر و مخ السوز و بقولی
دیگر افیون و اسرک و اجزای متساوی همه را کوبیده و ببول ما غر عجین کند و در مجمره
اسرب بخور کند و استخوانی در دست گیرد و از گوشت جانب راست گوسفند بخورد
و شکنبه در روده‌ها را باسقاط الناس صدقه دهد و در رسیدن او بطارد و استعانت جوید
و بخدمت او دو سال و نیم در نهایت مواظبت قیام نماید که او کس را بپادشاهی
رساند اگر چه از فرومایه‌ترین خلق باشد و تسبیح او اینست ایها السید العظیم الاجل
القاهر الجبار القادر العظیم الشان العالی المکان الکبیر الرفیع ذوالعقل الصافی
والفهم الوافی الشامخ التعکیر کبیر السخط العظیم الغضب قوی الجد ذوالفضل الکامل
متمم الوعید والتعب و ویل لمن ابجته و تعساً لمن ابغضته اسئلک بحق خالقک الذی
لا اله الا هو ولا رب سواه ولا معبود الا ایاه خلقک وجمیع من فی ملکوت الابرو الخلق
دار کرسیک علی السماء وبحق آله الذی مدبرک ومدبر کل شئی مافی الارض والسماء والشئ
العلویات والسفلیات من البدایات الی النهایات اله الذی لیس کمثله شئی وهو
علی کل شئی قدیر وبالاجابة جدیر وبحق مالک وخالق الرضوان والسجان وابدع
مافی ملکوت الامکان والاکوان والنیران واسئلک بحق آله الذی وصفتها لک
ان تقضی حوائجی الذی شرحت لک وامور الذی انکشفت عند جنابک ولا
تایسنی من جوار حضرتک انی خادم ببابک وملتجی ببابک وذاکر لصفاتک باعظم
الغضب والسخط اقض حاجتی کیف تشاء علی ما تشاء یا اعظم الکواکب ان تفعل کذا وکذا

خاتمه در التتمه از عزایم و تنجیم نیز گویند اما التعزیم بنابر آنکه هرکه خواهد بدین شغل عمل
نماید باید که او را عزیمتی صادق و نیتی موافق بود چه بی تصمیم رای و ثبات عزم
انجاح امری بر غیری صورت نه بندد و الزام طاعت بر شیاطین و جن و انس میسر
نگردد و هو من عزمت علیک ادا و جبت و ختمت علیک پس هرکه خواهد بدین علم
مشار الیه داخل شود باید که بریاضت و طاعت مشغول گردد و بعضی گفته اند که باید
دو سال روزه بدارد و افطار بنان و نمک و سرکه و سعتر کند و از حیوانات بکلی اجتناب
نماید و از زنا و شهوات بالمره محترز باشد و در شبانه روزی هفت مرتبه غسل کند و کمتر
از دو مرتبه نشاید یکبار در روز و یکبار در شب و بعضی گفته اند اگر چهل روز ریاضت
کشد و روزه دارد کافی است و بعد از ریاضت در وقتی که آفتاب بدرجه شرف رسد
و زحل در اوج یا در شرف یا در خانه خود باشد و قمر نیکو حال روز پنجشنبه از دو مثقال
نقره خالص و بقولی سه مثقال خاتمی بسازد و در روز جمعه نگینی از یاقوت یا بلور صافی در او
بنشانند و این صورت را سه سطر متوازی نقش کند اللهم کهلیج حعلسطو بملهلج جمهها
و ه ه ه ههمصلح یا رب و آن را در دست راست کند و بنهان مومنی رود که
لطیف و خلوت بود و چهار رکعت نماز گذارد و در رکعت اول تنزیل بخواند و در دوم
یس و در رکعت سیم دخان و در چهارم تبارک الذی بیده الملک و سوره و بعضی
گفته اند که هرچه خواهد بخواند و چون روز جمعه بآخر رسد در شب شنبه بعد از آنکه
مردم آرام گیرند بر سطحی بلند رفته که محجر نباشد و پاک بود و آن خاتم را بموی دم اسبی
که اشهب باشد از سر چوبی از سه انار که طول آن پنج ذرع بود فرو آویزد و چنان نشیند
که خطی تواند کشید که او و آن خاتم در میان آن خط بود و با مشک و زعفران بخور کند
و بیست و یکبار این اسما را بخواند اللهم یا شمخ شمخ و الاهرس شیطون الذی له الاسماء
الحسنی و الصفات العلیا و الضیاء و البهجه و النهایه یا ذا تو طهوثوا و موثوا دیموثون آهی
هو مسیح بکل مکان ممدوح بکل لسان مذکور بکل اوان یا ارعش ارعیشا یوخ الاخوان الذی
سبقت اولیته قبل و لا قبل الا و انت قبله یا ر هموال ارخا ارخیم ارحیمون الذی

هو الرحمن الرحیم الذی ملأ کل شیٔ بعدله و رحمته یا هیشو هیشور وارقش وارعلون الذی
لا یلیق التسبیح والتحمید والتهلیل الا انه باهیا شراهیا اذونی اضیا دث اضیار دثون الذی
هو الحی القیوم محیی الموتی الذی قامت السموات والارض والخلق بامره یا دمیثا کوهیلا
سیطردون الذی عنت الوجوه وخشعت الاصوات له و ذلت له الشمخ الباذخات
الصفات الصلاب یا نور وارعیش وارعیش لعثون الذی استضاء بنوره اهل السموات
والارض وانجلت بنوره کل ضیاء و بهجة و نور یا استر اسر واشمخ اشما اشقون الذی
ذلت الاعزه لعزته و قهر کل شیٔ سلطانه و قدرته و ملکه یا ملکوا یا ملکوثوا یا حلام ارحل ارحا
ارعی تر نور العالم بکل شیٔ کان و یکون الخبیر الذی لا یعزب عنه الغیوب و ما یخفی الصدور
یا منفح منحشافس لامون الذی انما امره اذا اراد شیئاً ان یقول له کن فیکون و در سیاه
ان خط بقیه شب را نماز بگذارد و هر گاه بخواند هم در آنجا بخسبد تا صبح صادق پس
بر خیزد و تجدید وضو کند و بخور را مکرر کند و بیست و یکبار دیگر بخواند پس اسم را
از آنجا فرو گیرد و در حریر سفید پیچد و بمشک و عنبر و کافور مطیب کند و در حقه پاک بنهد
و به کسی که بر آن نامهای حق باشد مهر کند و نگاه دارد و فواید این خاتم بی نهایت است
از آنجمله اینکه اگر خواهد مصروعی را شفا دهد بمشک و زعفران مهر بر حریری نهد و از نیلوفر
دهد تا بیاشامد نیک شود و اگر قوی بود هر روز سه نوبت چنین بدهد و اگر بر نقش
او را بر ورق آهو نویسد و بر او بیاویزد و هر گز دیگر جنی بر او ظاهر نشود و هر گاه لوحی
از گل بسازد و آن مهر بر آنجا نهد و این آیه که الذین امنوا و لم یلبسوا تا آنجا که اولئک
هم المهتدون بر آنجا که خواند هر که او را در گردن اندازد از سحر نترسد اما چون در گردن 3
اندازد باید که بار دیگر این را بخواند و اگر خواهد که دفع سحری کند لوحی از گل بسازد و
این مهر بر آنجا نهد و آیه و مکروا و مکر الله را تا آخر بخواند و الموحرا در جائی دفن کند
آن سحر باطل گردد و اگر خواهد جن را از سرایا بقعه بیرون کند گل را بدان مهر کند و در
آن بقعه بنیدازد و بگوید اخرجوا منها مالکم عصیتموها و هر تموها همه متفرق شوند بحکم الله

حسب الفرمود جناب مستطاب ملک الکتاب در مطبعه معموره بمبئی زیور طبع رسید
۱۳۱۲
شهر ربیع الثانی